

شعر مقاومت

در

فلسطین اشغال شده

ترجمه

کورش مهربان

شعر مقاومت

در

فلسطین اشغال شده

ترجمه‌ی کورش مهربان

■ چاپ افق

■ تهران . آبانماه ۱۳۴۹

ترجمه شد با یاد ناصر

بزرگمردی که درغم فلسطین ، جان باخت .

بارها و بیم‌هایت را رهاکن ، برادر
بــه راه خــود انــدیشه مکن ،
در زیر پاهای رقصان آزادی‌ست
که راه‌ها، سر از خواب برمی‌کشند.

رابیندرانات تاگور

شب پیش از مرگ
کوتاه‌ترین شب عمرش بود
خیال اینکه هنوز وجود داشت
و خون در تنش‌میدوید
و سنگینی تنش، حالش را بهم‌میزد .
نیرویی به نالیدن وادارش کرد
و از این نفرت
لبخندی برلبانش‌نشست .
تنها یك دوست نداشت
ملیون و ملیون‌ها نفر انتقام‌خونش را میگرفتند
و روز برایش‌فرا رسید

پل الوار

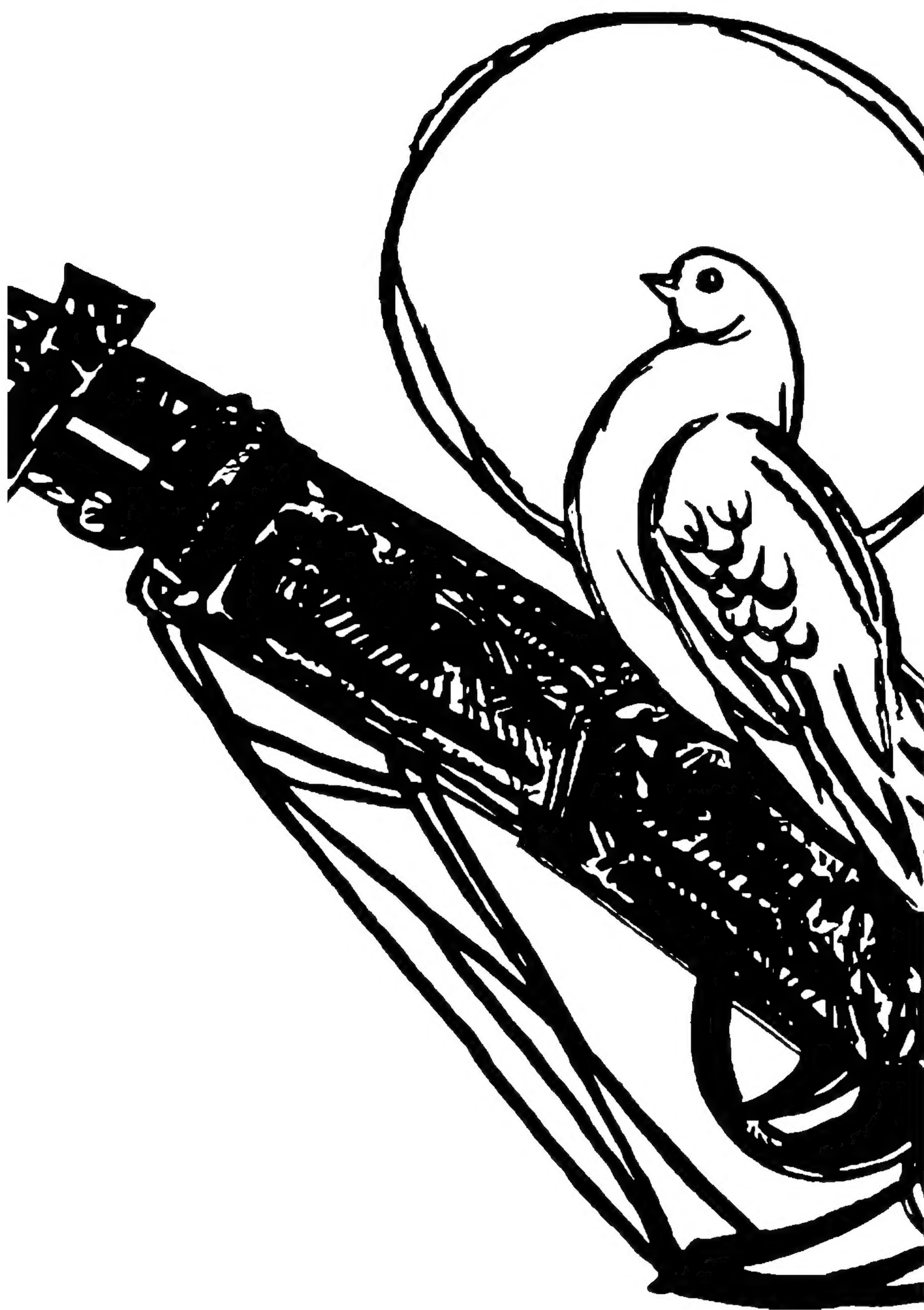
ستمگران جهان بلرزید ،
و شما . . . بردگان ، بپا خیزید !

پوشکین

اکنون که خروس بانگ برکشیده است
همه چیز در زیر آسمان ، روشن است . . .

ادبیات فلسطین

غسان کنفانی



پس از سال ۱۹۴۸ ، که زمان اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌هاست ، دگرگونـی مصیبت‌باری در تعداد و ساختمان اجتماعی ساکنان عرب سرزمین فلسطین اشغال شده ، روی داد . قریب سه‌چهارم ازدویست هزارتن عربی که به زیستن در سرزمین پدران خود ادامه دادند ، دهقان بودند چرا که شهرها در طول جنگ ، یا اندکی پس از آن ، رها و خالی شده بود و این خود در شرایط اجتماعی مردم عرب اثر نهاد ، زیـرا این واقعیتی بـود که شهرها

مراکز تظاهرات فرهنگی و نیز سیاسی شمرده می‌شد .

همینکه اشغالگران صهیونیست نیروی نظامی خود را گستردند ، از آنجا که فضا را مناسب خودیافتند ، به تحمیل موازین ستمگرانه‌ی خوددست یازیدند . مهمترین هدف این بود که هرنشانه‌یی از تجلی شخصیت عرب را نابودکنند و برجای آن بذر معیارهای تازه‌یی را بپاشند که می‌باید در نظام سیاسی و ادبی صهیونیسم رشدکنند .

ادبیات فلسطین ، تا زمان این سقوط غم آور ، جزیی از جریان اصلی جنبش ادبی عرب شمرده می‌شد که در نخستین نیمه‌ی قرن بیستم بالیده بود. ریشه‌های این ادبیات درقاهره بود ونویسندگان مصری ، سوری‌ولبنانی، که سر جنبانان این جنبش بودند ، برآن تأثیر می‌نهادند. حتی نویسندگان نامدار فلسطین ، سهم عمده‌ی شهرت‌خود را مدیون پایتخت‌های کشورهای عربی می‌دانستند که آنها را می‌پذیرفتند و آثارشان در آنجا بفروش می‌رفت.

در واقع هنگامی که فلسطین در زمینه‌ی سیاست و مبارزه درراه نهضت ملی‌عرب، مقامی‌والا می‌یافت به سبب‌عوامل گوناگون ارزش قلمرو ادبیات آن ، نمایان نبود .

پس از سال ۱۹۴۸ ادبیات فلسطین بنای جنبش تازه‌یی را پی ریخت که مناسبتر است آن را ادبیات‌غربت نامید تا ادبیات فلسطین یا ادبیات آوارگان .

در این جنبش، شعر مهمترین‌عامل شناخته می‌شود که در طول سالهای اخیر به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌یی از نقطه نظر کیفیت وساختمان نائل‌آمده است . خاموشی کوتاه پس از جنگ سال ۱۹۴۸ بیداری وسیعی را به دنبال داشت و از آن پس بود که شعر بصورت بازتابی‌از شور و التهاب مردم درآمد .

شعر فلسطین ، با توجه به روش ادبیات عرب و بیگانه، اندك اندك قواعد سنتی را درهم‌شکست وطغیان‌های احساساتی کهنه را زیر پا نهاد و باز تابنده‌ی حسی شد بیگانه‌از اندوهی‌ژرف که بیشتر با واقعیت‌های موقعیت

خود همساز بود .

از جانب دیگر ، ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال شده با برخوردی ریشه‌یی همراه بود . زیرا با مهاجرت یك نسل از نویسندگان و مردم با فرهنگ ، شالوده‌ی ادبیات عرب در این سرزمین ازهم گسسته بود و آنها که به زندگی در فلسطین ادامه می‌دادند اغلب روستایانی بودند گرفتار انواع محدودیت‌های سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی که در هیچ نقطه‌ی دنیا نمی‌توان نظیری برای آن یافت .

این نکات شاید درك موقعیت واقعی مردم عرب ساکن سرزمین اشغال شده‌ی فلسطین را روشن کند :

۱ - اکثر فلسطینی‌هایی که در سرزمینشان ماندند ، به‌خاطر شرایط اجتماعی ، دارای آن موقعیت فرهنگی نبودند که نسل تازه‌یی از نویسندگان و هنرمندان را در میان خود بپرورند .

۲ - شهرهای عرب که این جوانان روستایی مستعد را به خود می‌پذیرفت و موقعیتی برایشان فراهم می‌کرد ، از طرف دشمن به صورت نقاط ممنوع در آمد .

۳ – این جمعیت عرب کاملا دور و منزوی مانده بودند ونمی‌توانستند تماسی باکشورهای‌عرب‌برقرار کنند.

۴ – نیروی نظامی صهیونیست‌ها محدودیت های ستمگرانه‌یی را بر این مردم تحمیل کرد و فراورده‌های ادبی را از دم تیغ تفتیش گذراند .

۵ – ابزارهای چاپ و نشر محدود شد یا تحت فشارشدید در آمد .

۶ – برای‌مردم عرب‌مجال‌آموختن زبان‌های بیگانه نماند. معدودی اجازه‌ی ورود به دبیرستان را داشتند اما تحصیل دانشگاهی ممنوع بود .

بهنگام خواندن آثار ادبیات فلسطین باید این را بیادداشت که مردم عرب در شب تیره‌ی ستم و شکنجه بپای‌جان تلاش کردند تا موجودیت‌خویش‌رایکپارچه‌کنند و موقعیت خودرا بیان‌کنند و این توفیق را بیابندکه این بیان را در ادبیات‌تپنده‌ی مقاومت، متبلور کنند .

در این محاصره‌ی توانفرسا دریافت این نکته آسان است که چرا شعر بصورت نخستین منادی بانگ مقاومت در آمد ، زیرا شعر دهان به دهان می‌گردد و بی انتشار هم قادر به زندگی هست . این نکته موجه این هم هست که چرا این شعر در آغاز کار محدود به قالب‌های سنتی‌بود، زیرا حفظ کردن آن آسان بود و آسانتر احساسات را بر می‌انگیخت .

نخستین تظاهر شعر فلسطین در مایه‌های تغزل‌بود، اما همپا با شعر سنتی، شعرهای عاشقانه‌ی‌عامیانه‌یی نیز بـا زبان مردم‌ساخته شد که نخستین هسته‌ی ادبیات مقاومت را تشکیل داد . در واقع شعرعامیانه‌ی فلسطین از دهه‌ی دوم قرن بیست نقش مهمی را در تاریخ این سرزمین به عهده گرفت و در سراسر دنیای عرب شناخته شد .

تقریباً هر فلسطینی این‌عاشقانه‌ی عامیانه را که یك مبارز فلسطینی پیش ازاعدامش به فرمان حکمرانانگلیسی در سال ۱۹۳۶ ساخته است ، می‌داند و می‌خواند :

آواز ناتمامم ، ای شب مگیر از من !

چون صبح آید از راه

من بال می‌گشایم
با باد، بر سر دار .
آهسته رو ، تو ای شب !
بگذار در تو باشم ،
شاید شدت فراموش
من کیستم ، غمم چیست .

افسوس لحظه‌هایم
بیرون شد از کف تو .
منگر که اشك چشمم
از ترس یاجبونی‌ست،
اشکم برای میهن،وگرسنه کسانی‌ست
که چشمشان براه است :

بی من که نان دهدشان ؟
هر دو برادرانم ،
بردار ، جان سپردند .

چون‌همسرم گذارد
روز و شبان خود را
تنها ، غمین و گریان ؟
نگذاشتم به دستش
انگشتری که با آن
یك روز وشب‌سر آرد .
هنگامه‌ی نبرد است ،
زیور به کار ناید !

عاشقانه‌های عامیانه ده سالی پس از۱۹۴۸ هم‌رونق داشت ، چرا که هنوز معیار ادبیات تکامل یافته بوجود نیامده بود و این وسیله‌یی بود که شکست خوردگان ، روزگارخویش را باآن بیان می‌کردند وبر تمام جلوه‌های زندگی آنان اثر گذارده بود . عروسی‌ها ، سوگواری‌ها، میهمانی‌ها و همه‌ی نشست وبرخاست‌ها به‌یاری این‌شعرها، و بی‌اعتنا به جوخه‌های اعدام ، بدل به تظاهراتی شدید می‌شد .

بسیاری از شاعران مردم به زندان کشیده شدند، یا با سختگیریهای فراوان روبارویی آمدند. همپابا رشد و گسترش شعر مردم ، نیروهای اشغالگر به ستمگری خود افزودند ، چند شاعر را کشتند و اجتماعات عرب را ممنوع اعلام کردند .

این فشارها هرگز نتوانست عنصر مقاومت را درهم شکند ، اما پنج سالی این آتش به زیر خاکستر ماند تا زنده‌تر و شدیدتر سر از خاك برکشید . با آغاز ششمین دهه‌ی این قرن ، موج تازه‌ی مهم و شگفتی آوری در ادبیات پدیدار آمد .

بنای این جنبش تازه‌ی ادبی بر شهامت، سرشاری از زندگی و خوشبینی بود و بی شباهت به آثار شاعران دور از وطن همین‌عصر ـ که شعرشان اغلب غم آلود و تلخ بود ـ شعر این شاعران به‌مقدار فراوان از روحیه‌یی مبارز سرچشمه می گرفت .

دهه‌ی پیش از این نهضت را باید دوران یکپارچگی و خودیابی شخصیت عرب دانست که از مبارزاتشان حاصل

آمد . شکست خوردگان و بی‌پناهانی که در نخستین سال‌های پس‌از۱۹۴۸ بشعر عاشقانه‌رو کرده بودنداز آغاز این دهه با مقاومت واقعی ، بـی پروایی ، شهامت و امید خود را تعالی بخشیدند .

شعر عاشقانه، حاصل‌احساس تلخ‌تنهایی‌ومحرومیتی بود که مردم عرب را پس از شکست سال ۱۹۴۸در خود غرق‌کرده بود. این حس که‌آنان اقلیتی‌شکست خورده‌اند در گذر زمان ، به حس مبارزه بدل شد و این‌که بایدرو- در روی شرایط دشوار با آن مقابله کرد .

گزینش مقاومت ، گزینشی‌آسان نبود. درهنگامه‌ی جنگی همه روزه با دشمنی درنده ، تنها مسئله‌یی که‌مطرح بود ، مرگ و زندگی بود و هرچه فشار دشمن فزون‌تر می‌شد ، نیروی مقاوم نیز افزایش می‌یافت .

بخلاف شعر غربت ، شعر مقاومت دارای روحیه‌یی شگفتی‌انگیز، مبارز و برکنار از ترس و اندوه است که با موجودیت یافتن خود در مدتی‌کوتاه به تمام کشورهای‌گوناگون عرب راه یافت .

شعر مقاومت تنها گواه دگرگونی محتوی و مفهوم شعر نیست ، بلکه نمایشگر دیگرگونـی قالب و اسلوب آن نیز هست . شعر مقاومت ، قالبهـای سنتی را به دور ریخته است و بی آنکه نیروی آن را ازدست دهداسلوب های تازه را برگزیده است . ازنقطه نظر محتوی، شعر مقاومت ابزارهای گوناگونی‌را بکار گرفته‌است :

۱ ـ عشق . عشق به زن با عشق به سرزمین، درهم آمیخت . زن و زمین ، در عشقی بزرگ جذب شد و به عامل بزرگ آزادی بدل گشت .

۲ ـ طنز . دشمن و کارگزارانش بباد تمسخر گرفته می‌شوند و اعمال خشن آنان با نیشخندی تلخ بیان می‌شود که خود نمایشگر روحیه‌ی زنده و تسخیرناپذیر است. چرا که‌همه‌ی‌رویدادهارا ناپایدار و گذرا تلقی‌می‌کند که باید دیر یازود تغییر کند وبحال عادی بازگردد وچنین نیز خواهد شد .

۳ ـ مخالفت‌وستیز . ماهیت‌دشمن‌نمایانده‌می‌شود و رو در روی روحیه‌ی پایدار و بی باك جنگندگان قرار گاده‌می‌شود .

این را هم باید به خاطر داشت که صفت مشخصه‌ی ادبیات‌مقاومت،جنبه‌ی ضدغربی بودن آن است که نتیجه‌ی موقعیت و اوضاع و احوالی ست که بر فلسطین حاکم است و می‌توان آن را چنین خلاصه کرد :

۱ ــ اکثریت‌جمعیت‌عرب روستایی‌اند وزندگیشان با انقلاب‌ها و قیام‌هایی که در سال ۱۹۲۸ علیه قیومیت انگلیس روی داد ، درهم‌آمیخته است . و خود هم اینانند که درآن سال شدیدترین ضربه‌ها را متحمل شده‌اند.

۲ــ در شرایط زندگی بسیار ناگواری سر می‌کنند ودرتلاش بدست آوردن نان کفاف روزانه، بـا خشنترین ستمگری‌ها روبرو می‌شوند .

۳ ــ موجودیت دشمن حـاصل نقشه‌های جهانـی سرمـایه‌داری ست و ادامه‌ی حیات آن به ضرب تأیید سرمایه‌داری فراهم است .

علاوه براین ، شعر مقاومت مبارزه بـا هرگونـه اعتقاد صهیونیستی نیز هست که آنها را ، تك‌تك ، بررسی می‌کند و به دور می‌افکند . ادبیاتی‌ست از کـوره بیرون

آمده که بیشتر متکـی بزخرد و منطق است تـا عاطفه و احساسات و مهمتر ازهمه این که ادبیات مقاومت درزنجیر انقلاب پیوسته‌ی عرب ، حلقه‌ی‌ست مهم که در این جنبش مترقی دست به دست می گردد .

این ادبیات ، علی رغم تمام مشکل‌ها و سدها ، توانسته‌است بصورت ادبیاتی واقعـی ببالد و شخصیت سازندگان مبارز آن را بنمایاند .

محمود درویش

بسال ۱۹۴۲ در «بروه» دیهی درخاور «عکا» به دنیا آمد .

نخستین دفترشعرش‌را با نام «گنجشک‌های بی‌بال» در ۱۸ سالگی ، بسال ۱۹۶۰ انتشار داد و دومین‌کتابش‌که چهار سال پس از آن انتشار یافت «برگهای زیتون» نام داشت .

درسال ۱۹۶۶ از محمود درویش‌کتاب «عاشقی ازفلسطین» انتشار یافت که بیشتر شعرهای آن در زندان ساخته شده بود .

«پایان شب» نام آخرین دفتر شعر اوست که پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ چاپ شده است .



عاشقی از فلسطین

چشم‌های تو خاری ست در دل ،

آزارنده ، اما ستایش انگیز ،

من آن را از توفان در امان می دارم

و شبا هنگام با درد ، آن را می‌شکافم ،

این زخم هزاران ستاره را روشنی می‌دهد ،
مرا از اکنون به آینده می‌برد
که از هستی من گرامی‌تر است
وهنگامی که‌چشمم ترامی‌بیند
فراموش‌می کنم که‌روزگاری‌مادوهمزادبودیم‌درپشت‌دروازه

واژه های تو سرودهای من بود :
کوشیدم دیگر بار بخوانمشان .
اما زمستان ، لب‌های سرخ ترا پوشانده بود .

گنجشگ به پرواز درآمد ،
درها و آستانه‌ی زمستانی من برجا ماند ،
آئینه هامان شکست ، غم‌ها بسراغمان آمد ،
ریزه‌های صدا را گرد آوردیم
و تنها دانستیم که چگونه برسرزمین پدری مویه کنیم.

ما آن‌را برسینه یك گیتار خواهیم‌نشاند
و آن را فراز بام‌های گریان

برای ماه‌ها و سنگ‌های درهم ریخته، خواهیم نواخت.
اما فراموشم شد ، پریشان عزیز ! این دوری تو بود
یا صدای شکسته‌ی من ، که گیتار را تباه کرد ؟

آخرین بار ترا براسکله دیدم ،
مسافری تنها بی بار ،
همچون یتیمی به سویت دویدم
به دنبال پاسخی از خرد نیاکانم :
چگونه می‌توان باغی را به اسکله‌یی تبعید کرد
و باغ همچنان سر سبز بماند ؟

نوشتم :
بر اسکله ایستادم .
باد می‌وزید ،
تنها پوست نارنج‌خورده‌بودیم
و پشت‌سرمان شنهای بی پایان گسترده بود .

ترا بر قله‌های خارا دیدم ،
شبانی بی‌گوسفند می‌دوید

و من در ویرانه‌ها ، آنجا که روزی تو شاخه‌یی سبز بودی،
بیگانه وار ایستادم و دروازه‌ها را کوبیدم ،
دروازه‌ها ، پنجره‌ها و سنگهای سیمانی
صدایم را به من بازگرداندند .

ترا در چاه‌های بی انتها دیدم ،
ترا در انبارهای غله دیدم ، آن چهره‌ی درهم را ،
ترا در قهوه‌خانه‌های شبانه در حال شستن ظرف دیدم ،
ترا در دهانه‌ی غاری دیدم که ژنده‌های کودک یتیمت را
می‌آویختی ،
ترا در دودکش‌ها دیدم ، در خیابانها دیدم ،
در آغل‌ها دیدم ،
در قطره‌های خونی دیدم که از خورشید می‌چکید ،
ترا در نمك دریا دیدم ،
در هر دانه‌ی شن ،
و تو همچون «زمین» ، همچنان زیبا بودی .

با واژه‌هایی شیرین‌تر از شانه‌ی عسل
سوگند می‌خورم

ازمژه‌ها برایت روسری خواهم بافت ،
تو فلسطینی هستی
و فلسطینی خواهی ماند.

درها را به روی توفان گشودم
و ماه قهوه‌یی رنگ را دیدم ،
بسوی کوچه‌هایی که نور در آن‌ها مرده‌بود ، برگشتم .

دلدار باکره ، گندم باوفا ،
ما فضا را باسرودهایمان خواهیم شکافت
و باروری را در بذرهای خفته خواهیم نشاند ،
و تو همواره نخلی خواهی بود در دل
که در برابر توفان خم نمی‌شود ،
به ضربه‌های تبر بی اعتناست ،
و از چنگال گرگ‌ها بدور.

چشمانت فلسطینی‌ست و خال‌گونه‌هایت ،
فلسطینی‌ست نام تو ،
فلسطینی‌ست اندیشه‌ی تو ، پوشش تو ،

پاهای تو ، اندام تو ،
فلسطینی‌ست واژه‌های تو ،
صدای تو،
فلسطینی زندگی می‌کنی
و فلسطینی خواهی مرد .

ترا در کتاب‌هایم
در آتش سرودهایم نگاه می‌دارم ،
و در نام تو فریاد من می‌پیچد :
روزگاری اسب‌های رومی را دیدم
و زمانی بت‌های بزرگ را درهم شکستم ،
ای سم‌ها و سنگ‌ها ، آگاه باشید ،
آذرخش ؛ برسنگ آتش زن نشسته است

بگذار کرم‌ها تنم را بخورند :
موران ، عقاب نتوانند زاد
و از مار تنها مار پدید آید ،
سرزمین بزرگ عرب کشتگاه عقابان است:
عقابان .



واکنش

زادگاه محبوب ،

زنجیرهایم درون من

خشم عقاب ومهر انسان را می‌پرورند .

نمی‌دانستم که در زیر پوست ،

پوسته‌ها ،
توفانها! تواند خاست
و جویبارها تواند بهم پیوست .

مرا به زندانی تاریك افكندند ،
دلم از مشعل‌های نور فروزان شد .
شماره‌ام را به دیوارها نوشتند ،
دیوارها به چمنزارهای سبز بدل شد.
صورت دژخیم را کشیدند ،
نوارهای نور
چهره را زود زدود .

نقشه‌ات را با دندان‌هایم
به روی دیوارها کندم
و سرود شب زودگذر را نوشتم.

شکست را به تاریکی افکندم

و دست‌هایم را به پرتو نور
فرو بردم.

آنها چیزی را فتح نکردند
هیچ چیزرا ،
تنها زمین‌لرزه‌ها را بزانگیختند.
تنها تابش پیشانی‌ها را می‌بینند
و صدای زنجیرها را می‌شنوند.

هرگاه من برصلیب رنج خود
بمیرم
شهیدم،
مبارزم .



روسری ها

سکوت تو مانند آرامگاه شهیدان است ،

که جاری‌ست ، که‌گسترده می‌شود .

بیاد می‌آورم چگونه دست‌هایت

به روی‌قلب من

همچون پرنده‌یی پرمی‌زد .

عشق من
از رنج آذرخش ، دل تیره مکن ،
آن را به افق‌های تیره واگذار
اما دل به اندیشه‌های دیگر بسپار :
اندیشه‌ی بوسه‌های خونین
و روزهای تشنگی
و مرگ ،
مرگ من
و غم‌های سوگواری .

روسری‌های بدرود ما
کفن ماست ،
و چون باد در خاکستر می‌وزد
خون در دره‌های ژرف می‌جوشد
و اشک‌های آرزومند

در بادبان‌های « سندباد »
ازخطاب صدایی خاص سرریز می‌شود .

عشق من ، بسوی من بازگرد ،
روسری‌ها از دوری ما آه می‌کشند ،
نغمه‌ی عود را به آنان بازگردان
نه آه بدرود را .

دیدار شاد مانه‌ی ما آرزویی‌ست
که در این تبعید پیوسته افزون می‌شود .
بر مرگ‌های پی‌درپی اشک مریز
مرا چیزی جزچشمان تونیست .
روسری‌های بدرودمان را
چون یادگارهای آواز عشق مان برسرمکن
عشق من ، درسرزمینمان ،
زخمی را با آنان درمان کن.



نامه‌یی از تبعید

سلام و بوسه برتو ، محبوبم !

واژه‌ها نارسایند ،

چگونه باید آغاز کرد

و کجا باید به پایان رساند ،

چرخ زمان در گردش است .

من سردم است ،
و تنهایم ،
تنهاگرده‌یی نان با من است
و خرمنی عشق ،
و دفتری برای یاد داشت
که بار قلب مرا به‌سینه می‌کشد
و سیل کینه‌ام را در خود نگاه می‌دارد .

چگونه باید آغاز کرد
چرا که هرچه گفته‌اند
یا خواهند گفت
با در آغوش گرفتن یا حتی فشردن دست
به پایان نتواند رسید ،
سر زمین ناپایدار را نتواند گرفت
و پرنده‌ی پریشان را آماده‌ی پرواز نتواند کرد.

چگونه باید آغاز کرد
سلام و بوسه
و دیگر چه ؟
به رادیو می‌گویم : به‌او بگو
من خوبم ،
به پرستو می‌گویم :
اگر به‌آن سرزمین می‌روی ،
پرستوی محبوب ،
فراموش مکن این را بگویی که من خوبم.
خوب خوب .
هنوز می‌بینم ،
و ماه هنوز می‌درخشد ،
پیراهن کهنه‌ام را می‌پوشم
که آستین‌هایش پاره‌است
اما وصله‌اش کرده‌ام ،
همه چیز خوب است .

من مردی شده‌ام ،

فکرش را بکن مادر .
حالا مردی بیست ساله‌ام،
و مثل همه‌ی مردها
با زندگی روبرو می‌شوم ،
و مثل مردها بار زندگی را به دوش می کشم ،
در رستورانی کار می کنم ،
ظرف می‌شویم
و برای مشتری‌ها قهوه آماده می کنم
و برای رضایتشان لبخندی به‌لب‌هایم می‌نشانم .
و مثل همه‌ی مردها ، مادر ،
همه‌ی مردهای بیست‌ساله ،
سیگار می‌کشم ،
به دیوارها تکیه می کنم
و برای دخترهای قشنگ آه می کشم .

یکبار رفیقی از من پرسید :
تکه‌یی نان داری ؟
گرسنه‌اش بود ،

آه مادر ،

بچه درد می‌خورد آدم

اگر همه شب گرسنه بخوابد ؟

پیام‌های آواره‌ها را

از رادیو شنیدم ،

همه می‌گفتند :

ما خوبیم ،

هیچکس غمگین نیست

مادر ، برایم بنویس ،

پدر هنوز نماز می‌خواند و لبی ترمی‌کند ،

بچه‌ها و درخت‌های زیتون را دوست دارد ؟

برادرهایم چطور ،

دستشان جایی بند است ؟

از پدرم شنیده بودم که می‌گفت

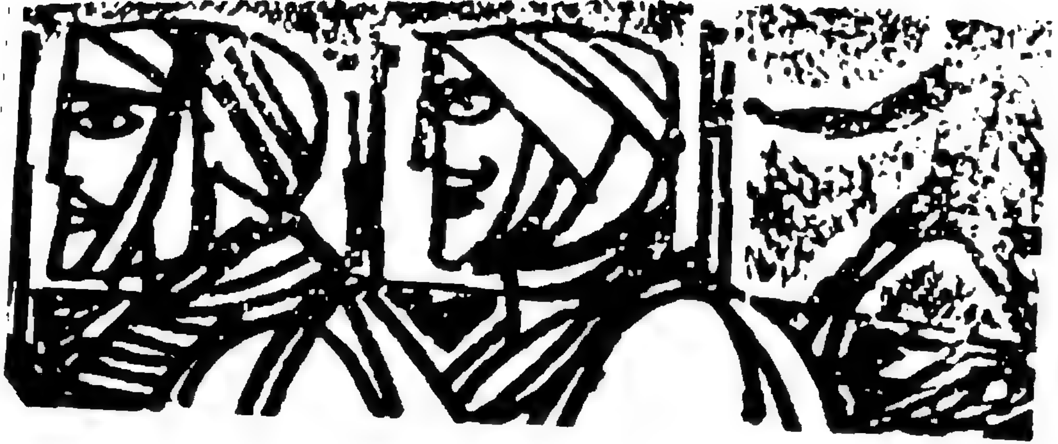
باید همه‌شان آموزگار شوند ،

من گرسنه می‌مانم که برایشان کتاب بخرم .

مادر ، در این دهکده کسی کتاب نمی‌خواند .

از خواهر کوچکم بنویس ،
به سنی رسیده‌است که پسرها برایش نامه بنویسند؟
مادر بزرگ هنوز کنار در می‌نشیند
و دعاهایش را به راست وچپ فوت می کند؟
آن خانه‌ی کهنه ، آن آستانه ،
آن بخاری و آن درهای باز در چه حالند ؟

از رادیو
پیام‌های آواره‌ها را شنیدم ،
همه می گفتند ما خوبیم ،
اما مادر محبوب ،
من غمگینم
و فکرهایی پریشان در سردارم ؛
رادیو برای من خبری ازشما نمی‌گوید ،
حتی خبرهای بد .



بازجویی

بنویس ،

من عربم ،

شماره‌ام ۵۰۰۰۰

هشت فرزند دارم

و تابستان نهمینش را خواهم داشت .
خشمگینی؟

بنویس ،
من عربم ،
بارفیقان کار گرم سنگ می‌تراشم،
صخره‌ها را می‌فشارم
تا گرده‌یی نان به دست آورم ،
وکتابی
برای هشت فرزندم .
اما ترحم نمی‌خواهم
و پیش شما سر خم نمی‌کنم .
خشمگینی؟

بنویس ،
من عربم ،
نامی هستم بدون عنوانی ،
و ثابت قدمی درجهانی پر آشوب.

ریشه‌هایم در اعماق است
و آنسوی اعصار
آنسوی زمان .

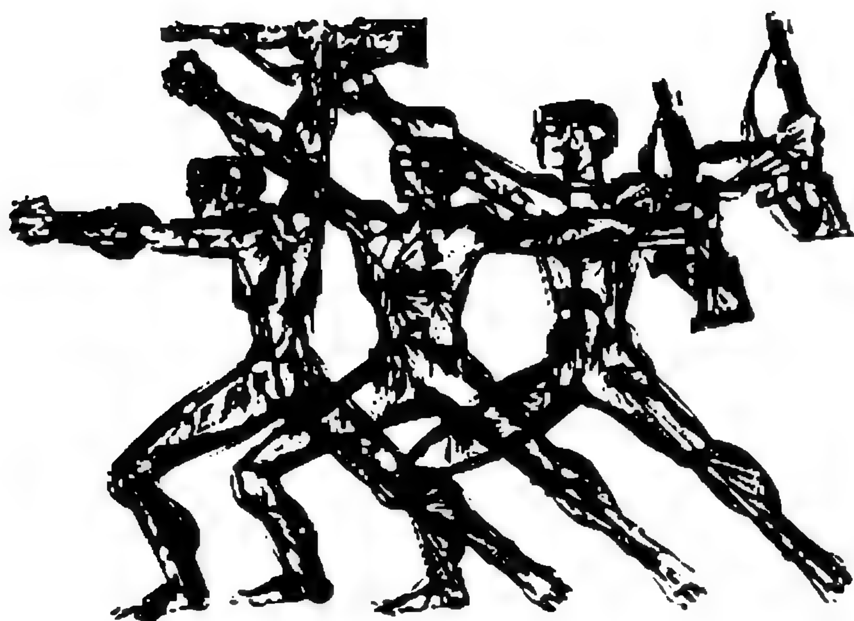
من فرزند گاوآهنم ،
از تبار فروتن دهقان .
در کلبه‌یی زندگی می‌کنم
از ساقه و نی .
رنگ موهایم : سیاه براق .
رنگ چشم‌هایم: قهوه‌یی.
عقال عربیم دستهای متجاوز را می‌خراشد
و غذای محبوب من آویشن است وروغن .

و لطفاً بالاتر از همه بنویس
از هیچکس نفرتی ندارم ،
و مال کسی را نمی دزدم ،
اما هنگامی که از گرسنگی جانم به‌لب می‌آید
گوشت تن غارتگرانم را می‌خورم .

حذر کن ،
حذر کن از گرسنگیم
و خشمم .

سمیح القاسم

در سال ۱۹۳۹ در شهر « زرقا »
به دنیا آمده است و تاکنون این کتابها
از او منتشر شده است :
شکوه خورشید ، درسال ۱۹۵۸
آوازهای کوچه ، ۱۹۶۴
ارم ، ۱۹۶۵
خونم درکفم ، ۱۹۶۷
دود آتش فشان ، همان سال .
پردهها پاره میشود ، ۱۹۶۹.



گزارش یك شکست

اگر باید که نانم را از دست دهم ،
اگر باید که پیراهن و بسترم را بفروشم ،
اگر باید که سنگتراشی کنم
یا بار بری

یا جارو کشی
اگر باید که انبارهایت را پاك کنم ،
یا نان را از میان زباله‌ها بجویم ،
یا ازگرسنگی بمیرم و تمام شوم ،
دشمن انسان !
سازش نمی‌کنم
و تا پایان
می‌جنگم .

آخرین تکه‌ی خاکم را هم بگیر ،
جوانانم را به زندانها بیند
مرده ریگم را بدزد ،
و کتابهایم را بسوزان ،
به سگهایت در ظرف‌های من غذا ده ،
دام ترس را بر بام‌های دهکده‌ام بگستر،
دشمن انسان !
سازش نمی‌کنم
و تا پایان

می‌جنگم.

اگر تمام شعله‌های چشمانم را خاموش کنی
و تمام بوسه‌ها را از لبانم بزدایی ،
اگر فضای سرزمینم را با دشنام بیالایی
ودردهایم رافرو گذاری،
سکه ام را بسندان بکوبی
وخنده را از چهره‌ی کودکانم بگیری.
اگر هزار دیوار بر افرازی ،
وچشم‌هایم را به پستی به‌چارمیخ کشی ،
دشمن انسان !
سازش نمی‌کنم
و تا پایان
می‌جنگم.

دشمن انسان !
در بندرها نشان‌ها افراشته است
و آسمان انباشته از نشانه‌هاست ،

در همه‌جا می‌بینمشان
در افق بادبان‌ها را می‌بینم
که در اهتزازند
و جویای پیکار ،
کشتی‌های «بولیس»
از دریاهای گمشده
بسوی میهن بادبان گشوده‌اند ،
خورشید طلوع می‌کند
و انسان به پیش می‌رود ،
و به اوست که سوگند می‌خورم
سازش نمی‌کنم
و تا پایان
می‌جنگم
می‌جنگم .



آنتیگون

یک ،

دو ،

سه ،

به پیش ،

به پیش ،
قربانی خدایان بی شکست ،
قوچ قربانی
در قربانگاههای شهوت این عصر سیاه .

یك ،
دو ،
سه ،
دست من در دست توست ،
و با هم از جادههای پر دیو می‌گذریم .
پدرم ، چشم‌های تو هنوز درخشانند
و پاهایت در زمین ، استوار .

ادامه دهیم
و غم‌های بی مانندمان را
در ستیز دیرپای انسان بدورا فکنیم .
بگذار بامدادانی نو برای خویش بیافرینیم.

زنجیر تیرها
چشمان ترا بیرون آورده است
اما ، پدر ،
چراغ شبانه‌ی تو منم ،
من از ایمان حیات می‌گیرم
و دست هایت را
از نوری بی پایان پر می‌کنم .

سوگند می‌خورم
تاراج دریا زنان را
برایت باز خواهم گرداند ،
سوگند می‌خورم
به خدا ،
به انسان ،
که چنین خواهم کرد .

یک ،

دو ،

سه ،

به پیش ،

به پیش



نامه‌یی از زندان

مادر ،

درد می‌کشم مادر ،

که‌چشمانت‌را اشك فرا می‌گیرد

هنگامی که دوستی خانه را می‌کوبد ،

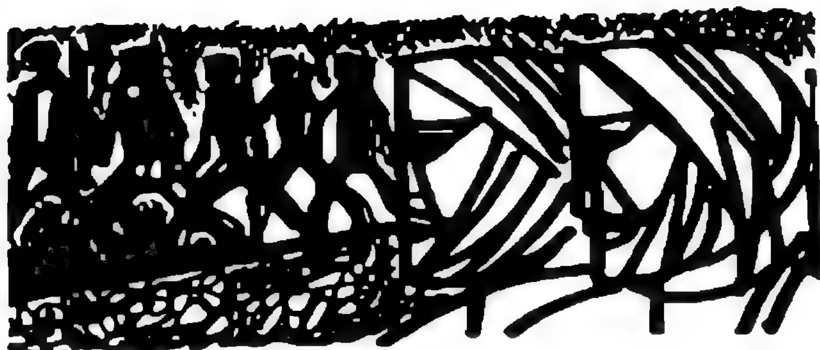
و از من می‌پرسد .

ایمان دارم ، مادر
که جلال زندگی
در زندان من زاده می‌شود ،
وایمان من این است
که آخرین دیدارگر من
سیاه گوشکی کور نخواهد بود.

باید که روز بیاید
باید که روز بیاید .

توفیق زیاد

در ناصره بدنیاآمد. شاعر، نویسنده و سیاستمدار فلسطینی است. او به عنوان نماینده برگزیده سازمان آزادی بخش فلسطین، اکنون شهردار ناصره است.



ناممکن

برایت آسانتر است
که پیلی را از چشم سوزنی بگذرانی
یا از آسمان ماهی برشته‌یی فراچنگ آوری،
دریا را شخم زنی،

یا سوسماری را بدل به انسان کنی
تا با آزار
پرتو تابان ایمانی را نابود کنی
یا پیشرفتمانرا
حتی یك قدم ؛
راه بندی .
گویی هزار نادره‌ایم
که همه جا گسترده‌ایم
در « لیدا »
در « رمله »
در « جلیله »

در اینجا خواهیم ماند ،
دیواری به روی سینه‌ات ،
چون تکه‌یی شیشه
یا خار کاکتوس
در گلویت خواهیم ماند ،
واخگری فروزان خواهیم بود

در چشمت .

در اینجا خواهیم‌ماند ،
دیواری به‌روی سینه‌ات ،
درمی‌خانه‌هایت ظرف می‌شوئیم
و جام اربابانت را پر می‌کنیم،
مطبخ‌های دود زده‌ات را جارو می‌کشیم،
تا از چنگال‌هایت
لقمه نانی برای فرزندان‌گرسنه‌مان فراچنگ آوریم .

در اینجا خواهیم‌ماند ،
دیواری به روی سینه‌ات ،
ژنده پوش و جان به‌لب ازگرسنگی
مبارزه می‌کنیم
و سرودهامان را می‌خوانیم ،
با خشممان درخیابان‌ها انبوه می‌شویم ،
و با افتخار سیاهچال‌هایتان را پر می‌کنیم؛

در نسل‌های آینده بذر کین می‌کاریم .

همچون هزار نادره
گرد آمده‌ایم
در « لیدا » ،
در « رمله »
در « جلیله » .

در اینجا خواهیم ماند
و کاری از تو بر نمی‌آید .
در اینجا خواهیم ماند
و چشم از زمین و درختهامان بر نخواهیم نکند .
در اینجا خواهیم‌ماند
و چون باد بر کوره‌ی جنگ خود خواهیم دمید .
گرچه در پی‌هاوقلب‌ما جهنمی‌شعله می کشد
در اینجا آرام خواهیم ماند .
صخره را می‌فشاریم
تا تشنگیمان را فرو نشانیم ،

با خاك، گرسنگی را می‌رانیم ،
اما ازین سرزمین دل بر نمی‌کنیم .
خونمان را نثار می‌کنیم .
در اینجاست که
گذشته‌یی داریم
و آینده‌یی
در اینجاست که تسخیر ناپذیریم .
پس ریشه‌های من
فروتر شوید ، فروتر شوید .



درخت زیتون

بافنده چون نیستم

و همواره در تعقیبم

و خانه‌ام در معرض هجوم است؛

از آنجا که نمی‌توانم تکه‌کاغذی را حتی صاحب باشم،

یادگارهایم را
بر درخت زیتون خانه‌ام خواهم کند.

اندیشه‌های تلخ را خواهم کند،
عشقم را خواهم کند و حسرتم را
برای نار نجزارم که غصب کردند
و مزار مردگانم که ربودند.
تمام تلاش‌هایم را
به یادگار خواهم کند،
برای زمانی که با بوسه‌ی پیروزی
پاکشان کنم.

شماره‌ی هر زمین غصب شده را خواهم کند
و جای دهکده‌ام را روی نقشه
و خانه‌ها
و درخت‌ها
و تمام غنچه‌های وحشی را
که سوختند

یا ریشه کن شدند .

نام تمامی شکنجه گران را خواهم کند ،
نام زندان هایشانرا ،
و نشان بازرگانی زنجیرهایشان را ،
پرونده‌های زندانبانانرا
و ناسزا هاشان را خواهم کند .

خواهم کند پیشکش‌هایی را که نثار می‌شود
به یادهایی که تا جاودان دوام دارد ،
به خاك خونین « دیر یاسین »
و « کفر قاسم » .

بالاتر از همه خواهم کند
مهتهای غمنامه را ،
زندان را وستیز تلخی را
که در آخرین پله‌های غم ،
تحمل می‌کنم .

اشاره‌های خورشید را خواهم کند
و زمزمه‌های ماه را
و آنچه را که چکاوکی فرا می‌خواند .
بر سر چاهی که عاشقانش همه رفته‌اند .

برای آنکه به یادگار بماند ،
بخاطر همه چیز و هر چیز
همه را همچنان بر درخت زیتون خانه‌ام خواهم کند .

سالم جبران

شاعر فلسطینی که از جوانی شعر سرود
و ده سال از بهترین سالهای زندگیش
را در زندان گذراند . جبران اکنون
در شهر بیت‌اللحم زندگی می‌کند .



تبعید

آفتاب ، تن می کشد درون مرز ،

توپ‌ها خاموش می‌شوند ،

چکاوکی ،آواز بامدادیش را

سر می‌دهد در « تل کرم »

با پرندگان « کبوترس »
استری تنها
به آنسوی جبهه پیش می‌رود
و باکیش از سربازان نگهبان نیست ،
اما برای من ، این فرزند آواره ،
ای مادر وطن !
میان آسمان تو و چشم‌های من
دیواری کشیده‌اند
که چشم انداز را تیره می‌کند .



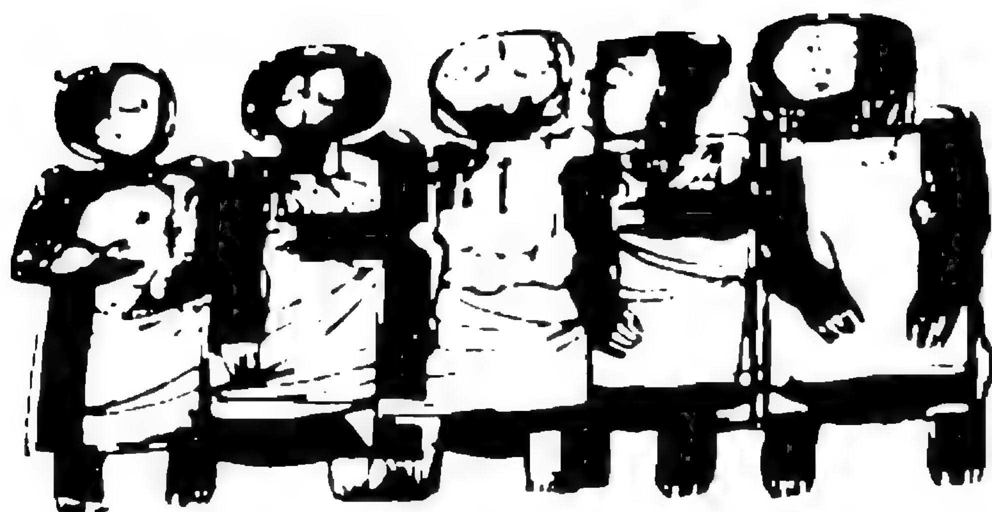
بیگانه‌ام من صمد ،

تو نیز بیگانه‌یی :

خانه‌ها به من لبخند می‌زنند

اما ساکنانش

بیرونم می‌رانند .
چرا آواره‌یی ،
ای عرب ، چرا ،
سلامت را کسی پاسخ نخواهد گفت ؟
خویشانت زمانی اینجا بودند
اما گریختند .
سرود غم برلبانم است ،
و در چشم‌هایم
حقیر شمردن شیر .
صفد عزیز ،
بدرود
بدرود .



مادر

نفرین به مادرم
که آغوش به بیگانه گشود
و نانش داد
و من گرسنه ماندم .

نفرین براوست ،
که بسترم را به بیگانه‌یی داد ،
و من نمی‌توانم خفت
چراکه می‌لرزم .

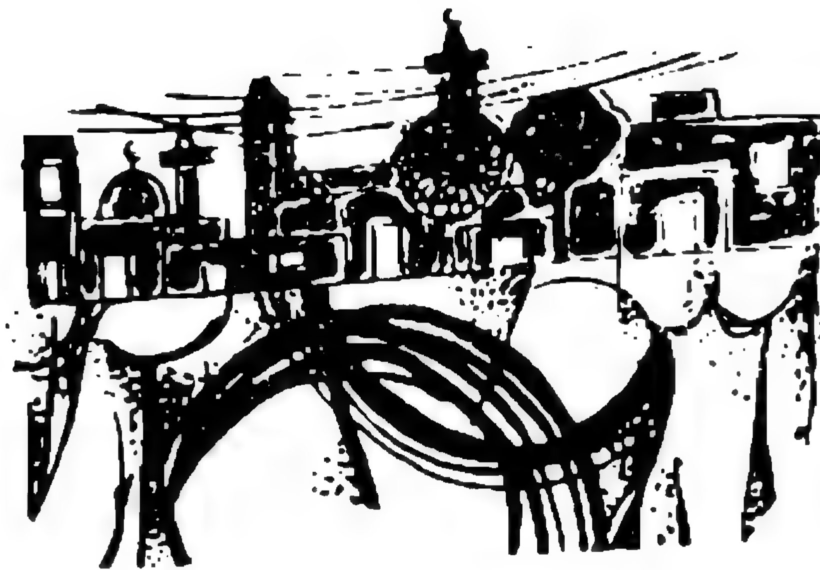
نفرین براوست ،
که قلبش را به بیگانه یی سپرد
و آواره‌یی بی عشق را ، که من باشم ،
راند .

نفرین به مادرم ،
نفرین بر او ،
نفرین بر تمام زنان .

فدوی طوقان

بزرگترین شاعره‌زنده عرب. او بسال ۱۹۲۰ در نابلس بدنیا آمد.

ازکتابهای اوست :
تنها با روزها ۱۹۵۲
یافتم ۱۹۵۷
به من عشق بده ۱۹۶۰
روبروی دری بسته ۱۹۶۷
این شاعر هم اکنون در سرزمین‌های اشغال شده زندگی می‌کند.



به مسیح

خدا ، پدر جهان ،

امسال

جشن‌های « اورشلیم » را به چلیپا در کشیده‌اند .

در روز تو ، ای خدا ،
همه‌ی ناقوس‌ها
خاموشند !
دو هزار سال
به صدا در آمدند
به‌صدا در آمدند
اما اکنون
همه مبهوتند!

گنبدهاسیاهند
سیاهی همه را بکام می‌کشد :
اورشلیم به‌گذرگاه عذاب
گام می‌نهد ،
اورشلیم بر سرصلیب می‌نالد ،
اورشلیم در دست‌های شکنجه
خون می‌بارد .

جهان‌خاموش است

خدای من
در برابر عذاب
جهان سنگدل است ،
خورشید ، چشم دریده است
و جهان سرخوش و بی‌خیال است !

جهان ، خدای من
حتی شمعی نیفروخته است
و اشکی نیفشانده است
تا اندوه اورشلیم را
بزداید .

شرابسازان ، خدای من
فرزندت را کشتند
پرنده‌ی گناه در دنیای گناه پر درآورد
وبال زد تا حرمت اورشلیم را بیالاید .
ای خداوند ، شوکت اورشلیم ،
از درون چاه محنت

از گودی ژرف شب
از تاریکترین لایه‌های اندوه
ناله‌های اورشلیم
بسوی تو می‌آید
خداوندا رحمی کن
رحمی به اورشلیم ،
جام رحمتت را از او دریغ مدار !

۱۹۶۸



سیل و درخت

هنگامی که گردبادهای شیطانی فرو نشست ،

هنگامی که سیل سیاه از مرزهای بیگانه

بسوی زمین سبز خوب دهان گشود ،

شیطان در فضا نعره بر کشید.

درخت افتاده بود ،
درخت افتاده است ،
گرد باد آن تنه‌ی شکوهمند را درهم شکسته است،
درخت مرده است .

درخت ، درخت
توانی مرد ؟
جویباران سرخ این را پرسیدند .
ریشه‌هایت ، ای درخت گرامی
از عصاره‌یی که شاخه‌های جوانت می‌پرورد
جوانه می‌زند .
ریشه‌های عربی ، درخت گرامی ،
هرگز نمی‌میرند ،
به سنگ می‌پیچند
کشیده می‌شوند
و راه خود را به اعماق می‌گشایند .

درخت ، درخت ،

تو خواهی روئید
و برگهایت ، سبز و پرپشت
در آفتاب خواهد شکفت .
صدای خنده
از میان برگهایت
به آفتاب خواهد رفت .

چکاوکها باز خواهند گشت
بسوی وطن
بسوی وطن
بسوی وطن .

۱۹۶۷



فلسطین پایدار

عظیم ،

سرزمین عظیم ،

آسیاسنگ تواند چرخید

و چرخید

در شب‌های تیره‌ی غمم .
اماقادر نیست
و حقیرتر از آن است
که روشنایی ترا نابودکند .

از میان امیدهای پایمال شده‌ات
و رشد به زنجیر کشیده ات ،
از میان لبخندهای به تاراج رفته‌ات
لبخند کودکانت ،
از میان ویرانی
و شکنجه ،
از میان دیوارهای پوشیده ازخون ،
از میان لرزش‌های مرگ و زندگی ،
زندگی پدیدار خواهد شد .

ای سرزمین عظیم
ای‌زخم عمیق
و عشق تنها .

۱۹۶۷

نوشته و شعرهای این‌کتاب از ترجمه‌ی انگلیسی

Sulafa Hijjawi برگردانده شده است.

«کتاب موج» منتشر کرده است :

۱ - شعر مقاومت درفلسطین اشغال شده — ترجمه کورش مهربان
۲ - اسلام وسوسیالیسم در مصر وسه گفتار دیگر — نوشته دکترحمید عنایت
۳ - فلسفه انقلاب مصر نوشته جمال عبدالناصر — ترجمه دکتر مهدی سمسار
٤ - چهل طوطی اصل از جلال آل احمد ـ سیمین دانشور باطرحهای اردشیر محصص
۵ - مردان (مجموعه داستان) — نوشته م - ع سپانلو
٦ - دین و جامعه (شش گفتار) — نوشته دکتر حمید عنایت
۷ - سربازی از یک دوران سپری شده (مجموعه داستان) — ترجمه احمد شاملو
۸ - ای قوم به حج رفته (سفرنامه حج) — نوشته دکتر جواد مجابی
۹ - لبخند تلخ (مجموعه طنز) — ترجمه احمد شاملو
۱۰ - زهرخند (مجموعه طنز) — ترجمه احمد شاملو
۱۱ - زردها ـ هشت قصه از چین — ترجمه حسن پستا
۱۲ - شهری چون بهشت (مجموعه داستان) — نوشته دکتر سیمین دانشور
۱۳ - بی ریشه — ترجمه محمد قاضی
۱۴ - بعد از تابستان — نوشته غزاله علیزاده

«کتاب موج» منتشر می کند :

۱ - کره اسب آتشین نوشته‌ی مایا کولسکی — ترجمه محمد قاضی
۲ - لاک پشت باهوش
۳ - شب و پیرزن

کتاب موج

: تهران . صندوق پستی ۱۲۸۸/۱۳

از غسان کنفانی منتشر میشود :

قندیل کوچک ترجمه‌ی غلامرضا امامی
قصه‌ها ....

کتاب : تهران صندوق پستی ۱۳/۱۲۸۸

پخش از انتشارات لوح : شاهرضا، خیابان فروردین - تلفن ۶۶۵۲۱۴

۷۰ ریال

ثبت کتابخانه ملی ۹۰۹ / ۳۶/۹/۸